

ویژه ولادت حضرت فاطمه (س) و گرامیداشت مقام مادر و روز زن

شهر بانو

۸ صفحه ویژه بانوان مشهد | شماره ۳۵۸۷ | روزنامه شهرآرا

شنبه ۱۴۰۰ ۱۱ ۰۳

بازگشت

به «مادری ناب»

از «مادری مضاعف»

«مادری» پدیدارترین و زیباترین

ویژگی فطری است که هیچ فرد، گروه و مسلکی

تاکنون نتوانسته است آن را از بین ببرد

زندگی حضرت فاطمه (س)

نقشه جامع

برای هویت زن

رویکردهای سکولار در کشورهای عربی سبب شده است

زن مسلمان با وجود باور به اسلام

رفتار اسلامی نداشته باشد

گفت و گو با سمیرا شاهوردی، «مادر آرزوها»
در آستانه برآورده شدن ده هزارمین آرزو

مادری

برای ۳۱۳ عروس و داماد



شبیم کرمی
روزنامه‌نگار

(پرتو)

معجزه‌های به نام «مادر»

کودکی: جنگ به شهرها رسیده و بمباران و موشکباران، مردم را برای حفظ جان‌شان به بیابان‌ها و زندگی زیر چادرهای مسافرتی رانده است. پدر جبهه است و خبر چندانی از او نداریم. من و برادرم باز هم قرار است مدتی با مادر، زیر چادر کوچک خاکی رنگمان که عمودش با کمک چند انسان مهربان استوار شده، زندگی کنیم تا ببینیم سرانجام، روزگار برایمان چه خوابی می‌بیند. مادر معلم است و باید در هر شرایطی سنگر مدرسه را حفظ کند. اضطراب در چهره مامان موج می‌زند. فرزندان کوچک هستند اما خانم ساکن خیمه همسایه هم مادر است. پس می‌تواند چند ساعتی من و برادرم را به او بسپارد و برود! درست است که یکدیگر را نمی‌شناسند. اسم هم را به درستی نمی‌دانند اما همین که مادر است برای اعتماد کردن و سپردن جگر گوشه‌هایش به او کافی است. با شرم می‌گویم: «ما از چادر کناری هستیم. من باید بروم مدرسه. اگر زحمتی نیست، چشمتان تا ظهر به بچه‌های من هم باشد تا برگردم.» با مکتبی طولانی و حلقه‌ای اشک در چشم‌های روشن درشتش، همان‌طور که گوشه لبش را می‌گزد تا از فرو افتادن قطره اشک جلوگیری کند، آرام می‌گوید: «اگر برگردم، خانم همسایه دست در گردن مادر می‌اندازد و او را در آغوش می‌فشارد و آرام کنار گوشش می‌گوید: «بچه‌های تو هم بچه‌های خودم هستند. نگران نباش. خدا خودش مراقب همه‌شان هست. من هم چشم‌ازشان برنمی‌دارم. برو به سلامت.»

مامان نگاهمان می‌کند، مانند کسی که برای آخرین بار عزیزی را به خودم بسپارند. بغض را فرومی‌دهم و برادر کوچکم را که کنارم ایستاده به خودم می‌فشارم و در دل، از خدا می‌خواهم مامان زود و سالم برگردد.

نوجوانی: ساعت حدود ۶ عصر است و مامان کم‌کم باید برسد. جای را دم کرده و چند دانه میوه در ظرفی پهن چیده‌ام. به برادرم می‌گویم زود اسباب‌بازی‌هایش را جمع کند. از صبح که مامان سر کار رفته، با اینکه چراغ‌های هال روشن هستند، نمی‌دانم چرا احساس می‌کنم نور کم است. انگار دیوارها خاکستری‌اند! رنگ می‌زند و برادرم دوان دوان در راه رویش باز می‌کند. نور به خانه بازمی‌گردد. به نظرم نه فقط خانه ما که دنیا پر از صدا و نور و شادی می‌شود. با همه خستگی، با انرژی حرف می‌زند و می‌خندد و در خانه می‌گردد. حال همه مان خوب خوب می‌شود.

جوانی: چند روزی است حرکات ریزی در درونم مرا به بهشت می‌برد. لذتی باورنکردنی روحم را پرواز می‌دهد. فرزندی از خون و وجود من با تکانه‌های پاهای کوچکش وجود بی‌مانندش را به من یادآور می‌شود. ۹ ماه رنج شیرین سپری می‌شود و دردی باورنکردنی مرا به نعمت بی‌همتای مادرانگی می‌رساند. کودکم، تکه وجودم که با کمک یک قیچی از من جداش کرده‌اند، با شیریه جانم رشد می‌کند و مرا تا ابد ادامه می‌دهد. پیوسته از سر و دوشم بالا می‌رود و لیخندش دلم را غنچ می‌برد و کسالتش تا سرحد مرگ می‌ترساند. محبت بی‌ریا و بدون چشم‌داشتش خستگی شب‌نخوابی‌ها را از تنم می‌زاید. انگار لحظه‌لحظه با او باز بزرگ می‌شوم و دوباره زندگی می‌کنم. حالا می‌فهمم چقدر برای مادرم سخت بود در بیابان گذاشتن و رفتنمان. می‌دانم خانه بدون مادر، تاریک و سوت و کور است و اکنون که مادر شده‌ام، من هم می‌توانم با معجزه حضور مادرانه‌ام حال عزیزانم را خوب خوب کنم.

کهن‌سالی: «پیری و هزار درد»، روزهایی پیش رو دارم که حتماً با تکرار این جمله، کیسه قرص‌هایم را با خود این طرف و آن طرف می‌برم و از درد زانو و کمر خواهم نالید. اما می‌دانم که دخترم با همه درگیری‌های کاری‌اش به من سر می‌زند و مراقبم خواهد بود. پسر هم با همسر و فرزندش کنارم می‌نشیند و لذت زندگی را برایش تکمیل می‌کند.

تنهایی فقط برای زنده خداست. پس خدا را به نعمت مادری‌ام شاکرم و قدردانم که زن هستم و هم‌معنی زندگی و زاینده‌گی. به لطف پروردگار، من ادامه حیات بشر را ضامنم و معجزه‌های هستم به نام مادر.



عکس: مهدیه غفوریان



دکتر مهتاب علی‌نژاد
جامعه‌شناس

(آفاق)

بازیابی هویت زنانه بر اساس شرایط زندگی امروز

یکی از چالش‌های اصلی مادرانگی که زنان بسیاری در فرهنگ ما با آن روبه‌رو هستند، ندیدن آموزش لازم و نداشتن مهارت متناسب برای حل مسئله‌های مادر و فرزند است. این مسئله رنجی دوجندانه برای مادران در پی داشته است. در آستانه روز مادر که بنا بر یادآوری تقویم، اکثریت مردم در تکاپوی تهیه هدیه هستند، مناسب دانستم در شیوه بزرگداشت جامعه از مادرانگی و زنانگی مطابق نام‌گذاری یک روز در تقویم بازاندیشی کنم. نام‌گذاری روز زن و مادر در تقویم برای یادآوری ارزش و جایگاه زنان و مادران صورت گرفته است تا در میان فراموشی‌های روزمره در ازدحام مشکلات، قدردانی از زنان و مادران فراموش نشود. اما آیا تاکنون از خود پرسیده‌اید نام‌گذاری یک روز به نام زن در تقویم جز سپاسگزاری چه کارکرد دیگری می‌تواند داشته باشد؟ آیا جامعه موظف نیست راهکاری برای برداشتن سنگینی مشکلات از ذهن مادران امروز در زندگی پیچیده عصر حاضر ارائه دهد؟ آیا هدیه‌ای ارزشمندتر از ساده‌تر کردن زندگی برای مادرانی که دغدغه برقراری ارتباط با نسل جدیدشان را دارند می‌شناسید؟ هدیه‌ای که جامعه می‌تواند با سیاست‌گذاری‌های عمومی، به مادران دغدغه‌مند پیشکش کند، مادرانی که این روزها بیش از مشکلات اقتصادی و بحران‌های پیاپی اجتماعی، با بحران تنهایی عاطفی ناشی از ناتوانی در ارتباط‌گیری مؤثر و مثبت با فرزندشان در کانون خانواده روبه‌رو هستند.

بیشتر مادران امروزه بزرگ‌ترین دغدغه‌شان این است که خود را برای مشاوره دادن و همراهی با فرزندشان کافی نمی‌دانند. احساس استیصال می‌کنند که در دنیای مرتب به‌روزشونده ارتباطات، توان گفتن حرفی در مقابل نسل فرزندانشان را از دست داده‌اند. چه کسی صدای آنان را می‌شنود؟ صدایی که نیم‌موخته‌اند و وظیفه مادر تسهیلگری است: حمایتگری فرزند، نه تلاش برای تسلط همه‌جانبه بر تمام ابعاد زندگی او. فرزند دنیای ارتباطات پرسشگر و سلطه‌ناپذیر است و مادر از سوی جامعه آموزش ندیده است که در بحران ارتباطی که درون خانواده تجربه می‌کند، چگونه هم احترام و هویت خود را حفظ کند هم به گونه‌ای احساس مفید بودن داشته باشد که هویت مادرانه‌اش زیر سؤال نرود.

ضرورت اجتماعی مطالبه‌گری برای احیای هویت مادرانه

حال که یک روز در تقویم به زنان و مادران اختصاص داده شده است، چرا به جای

تقلیل روز زن به اهدای چند جایزه به چند نفر از مادران نمونه یا زنان فرهیخته، وسیع‌تر نیندیشیم و از این نام‌گذاری برای دعوت سیاست‌گذاران اجتماعی به‌ویژه سیاست‌گذاران امر آموزش خانواده استفاده نکنیم و به عنوان زنان و مادران مطالبه‌گر از آنان نخواهیم ایده‌های متناسب با زندگی امروز را مدنظر قرار دهند و به جست‌وجوی طرح‌های آموزشی برای توانمندسازی مادران در مهارت‌های هوش هیجانی و ارتباطات درون خانواده بپردازیم! از جدی‌ترین نیازهای مادر امروز دیدن آموزش مهارت‌های خودشناسی، برقراری ارتباط مؤثر با فرزند، بازیابی هویت زنانه بر اساس شرایط زندگی مدرن و روش‌های نوین تربیت فرزند است. تجربه‌های زیسته زنان در جامعه چه در مقام زن چه در مقام مادر، چنان که خود بیان می‌کنند، فداکارانه و همراه با از خودگذشتگی‌های اجتماعی است. چرا اجتماعی؟ چون جامعه انتظار دارد زنان فداکار و از جان گذشته همانند قرون پیشین، در برابر همه بلاهای طبیعی و آسیب‌های اجتماعی برای حفظ خانواده که به حفظ جامعه منجر می‌شود، سینه سپر کنند. آن‌ها این مهم را در نظر نمی‌آورد که تغییرات اجتماعی عصر ارتباطات بر نگرش همه افراد در نسل‌های مختلف تأثیر گذاشته است. زنان و مادران امروز برای چگونگی ارتباط با نسل فرزندان خود آموزش ندیده‌اند. آنان وظیفه مادری در زندگی مدرن را نمی‌دانند و با چالش‌های مکرری در مسیر ارتباط گرفتن با فرزندانشان روبه‌رو هستند. مادران امروز به دلیل نداشتن توانمندی در برقراری ارتباط مؤثر و متناسب با نیاز فرزند امروز، دچار احساس استیصال می‌شوند. مادر امروز هم‌چنان مادران نسل‌های پیشین، مسیر برقراری ارتباط با فرزند را یا نصیحت و توجه دادن به حفظ احترام جایگاه بزرگ‌تری خود قلمداد می‌کند یا از سوی دیگر، مطیع بودن در برابر خواسته‌های فرزند. مسیر متعادل و حد میانه نگهداشتن را با توجه به ویژگی‌های نسل جوان امروزی فرانگرفته است. چه بسیار مادرانی که در مقام بزرگ‌تر خانواده تدبیر حل مسئله و مراد تربیتی با فرزند امروز را ندارند. از سوی دیگر، مادر چون خود را کانون عاطفی خانواده می‌داند، با بروز شکاف ارتباطی، هویت مادرانه‌اش را در معرض تهدید می‌بیند و چه بسا برای نگهداشتن این هویت در برابر زیر سؤال رفتن از سوی فرزندان، ناخواسته و ندانسته واکنش‌هایی بروز دهد که بیش از آنکه بتواند ارتباط را ترمیم کند، به آن صدمه وارد سازد. بهترین هدیه به زنان و مادران، توجه اجتماعی به آنان از طریق آموزش عمومی برای انتخاب سبک کارآمد، تعامل درون خانواده است.



بازگشت به «مادری ناب» از «مادری مضاعف»

«مادری» پایدارترین و زیباترین ویژگی فطری است که هیچ فرد، گروه و مسلکی تاکنون نتوانسته است آن را از بین ببرد



مریم
قربانزاده
نویسنده

خورشید

محیطی سالم باشد و عوامل ناامنی جانی، روانی و جسمی برطرف شود. از اینجاست که می‌گوییم مادری بزرگ‌ترین، مهم‌ترین و اولین شغل اجتماعی یک زن است. مادر یک مصلح اجتماعی است. حضور زن‌ها در همه این سال‌ها می‌خواهد این را ثابت کند که فعالیت اجتماعی (نه شاغل بودن) با مادری کردن منافات ندارد اما یک غلط فاحش رخ داده است و آن همین خلط شاغل بودن با فعالیت اجتماعی است.

همین غلط بزرگ کلاه گشادی سر همه گذاشته است که مادری با شاغل بودن نمی‌خواند، وقت می‌گیرد و جلورشدن زن را می‌گیرد، مانع تفریحات او می‌شود و او را از جامعه دور می‌کند؛ پس فرزند نمی‌آورد و اگر بیاورد یکی یا دو تا می‌آورد که بچه‌ها دست و پایش را نگیرند.

اما فطرت و طبیعت با این اشتباه همخوانی ندارد. به لحظه‌ای فکر کنید که با ۲ زن مواجه می‌شوید: اولی می‌گوید شاغل و تحصیل کرده است و یک فرزند دارد. دومی می‌گوید تحصیل کرده است و ۴ فرزند دارد. کدامیک اعماق قلب شما را شادتر می‌کند؟ کدام را در درون تحسین می‌کنید؟

مادری پایدارترین ویژگی فطری است که هیچ کس و هیچ مسلکی نتوانسته است آن را از بین ببرد. امکان ندارد با دیدن یک نوزاد روحان شاد نشود. هرچند با هزار رنگ و لعاب، مصرف‌گرایی، مدرک‌گرایی، خودمحوری و خودخواهی روی فطرت را پوشانده‌اند، در اعماق قلبمان از دیدن یک مادر و فرزندانش حس مهربانی وجودمان را پر می‌کند. این حس مهربانی را میل بازگشت به فطرت زن می‌نامیم.

در کتاب «زن بودن»، اثر تونی گرنث، بازگشت به فطرت زن را جویا می‌شویم: «مادری ناب دارد خودش را پیدا می‌کند. مادری مضاف با سوالات متعددی مواجه شده است.» در این قرن و غرب آلوده که زن‌ها عمده‌های اقتصادی و جنسی شده‌اند، روح مادری می‌تواند نجاتگر باشد. مردم ما صاحب مانا‌ترین و تاریخی‌ترین روح مادری‌اند. باید اصل خودمان را بازجویم. زن‌ها وقتی مادر نباشند، یک آدم معمولی‌اند: یک پزشک معمولی، یک استاد معمولی، یک دانشجو معمولی و یک کاپیتان تیم فوتسال معمولی. اما مادر شدن زن‌ها را از دنیای پزشکان، استادان و ورزشکاران معمولی ارتقا می‌دهد و بالا می‌برد.

آن عکس شیرین همه شیرینی‌اش به همان حس زیبای مادری است و گرنه زنان ورزشکار زیادی از زیر قرآن رد می‌شوند و برای مسابقات به خارج از کشور می‌روند.

الان کسی به برد و باخت تیم فوتسال بانوان فکر نمی‌کند اما از مادر بودن خانم کاپیتان لذت می‌برد، حتی اگر گل نزنند و تیمش بالا نرود، چون پرچم قشنگ مادری‌اش بالاست.

هرچه زیبایی هست در همین حس است در مادر شدن است. هرچند امنیت است در آغوش یک مادر است. فرقی نمی‌کند آن مادر یک پزشک باشد یا یک دانشجو یا یک نویسنده یا یک بازیکن فوتسال. ارزشش به مادر بودنش است: «مادری ناب».

«مادری مضاف» این روزها دارد تبلیغ می‌شود و شده است. اینکه در کنار مادری کردن به کارهای دیگری هم بپردازیم. بد نیست اما الگو شدن و بزرگ شدن این موضوع نکات ظریفی دارد.

«مادری» اولین شغل اجتماعی یک زن است. برمی‌آشوبیم علیه همه کسانی که مادری را یک کار خانگی می‌دانند و مادرها را آدم‌های غیراجتماعی می‌دانند و به محض اینکه با یک مادر روبه‌رو می‌شوند اولین سؤالشان این است: خودت چه کار می‌کنی؟!

انگار مادری کردن و تربیت انسان (عنصر اصلی جامعه) را کار کوچکی می‌دانند و می‌خواهند از کار بزرگ‌تری باخبر شوند، کاری مثل مهندسی، پزشکی، ورزشکاری، نویسندگی، مدیریت و ...

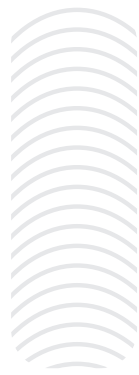
باید برهم زد این فکر منجمد و نپخته را که دارد ترویج می‌شود، این فکر که بیشتر به نوعی مالیخولیا تبدیل شده است، اینکه توارزشت به مادری کردن نیست و اگر موازی مادری کردن کار دیگری داری، حتی اگر تحصیل در یک رشته به دردخور دانشگاهی یا محفوظات طلبگی باشد، آن وقت مادری کردن مهم می‌شود.

ظرافت کار همین جاست. دوباره تکرار می‌کنم، مادر شدن اولین شغل اجتماعی یک زن است. فعالیت اجتماعی اصولاً و اساساً با فعالیت اقتصادی و کارمندی و پول درآوردن فرق می‌کند. پس خطاب به همه خانم‌های شاغل، با کمال احترام عرض می‌کنم کار کردن و کسب درآمد یک فعالیت اقتصادی است و شما را یک بانوی اجتماعی معرفی نمی‌کند و شغل نداشتن نشانه اجتماعی نبودن نیست.

کسب درآمد و شغل هرچند موقعیت اقتصادی یک زن را ارتقا می‌دهد اما اگر به امور اجتماع اطرافش توجه نداشته باشد و در فکر حل مسائل اجتماعی نباشد، نمی‌توان گفت او یک زن اجتماعی است و اگر کسی اولویت را به خانواده و فرزندان بدهد، نمی‌توان گفت و نباید گفت او یک زن غیراجتماعی، خانگی و بی‌خبر است. مادری اولین شغل اجتماعی یک زن است چون تربیت عنصر اصلی اجتماع (انسان) با اوست و پس از تولد فرزندان، جامعه برای زن مهم می‌شود.

برای یک مادر اینکه بیرون از خانه در جامعه، سینماهایش، ورزشگاه‌هایش، مدرسه‌هایش، کلاس‌هایش، آموزشگاه‌هایش، صداوسیماهایش و همه و همه که ارکان اجتماع و جامعه هستند چگونه‌اند مهم می‌شوند.

مادر برای خوب بودن و پاک بودن پارک‌ها، سینماها، فیلم‌ها و کتاب‌ها باید کمر همت ببندد تا محیط بیرون برای رشد فرزندانش



عکس از آلبوم شخصی

گفت‌وگو با سمیرا شاهوردی، «مادر آرزوها» در آستانه برآورده شدن ده هزارمین آرزو

مادری برای ۳۱۳ عروس و داماد

چشم‌هایش بوی مهربانی می‌دهد. سن و سالی ندارد ولی به اندازه همه روزهای عمرش تجربه کسب کرده است، تجربه‌هایی که به دست آوردنشان برای هر کسی مهیا نیست. این سختی‌ها او را در مسیری خاص قرار داده است، مسیری که برود و سختی‌ها و ناهمواری‌های زندگی دیگران را هموار کند تا جایی که نامش مادر آرزوها شود. مادر آرزوها اکنون در آستانه برآورده کردن ده هزارمین آرزوست. او همه این برآوردن‌های خرد و کلان را بعد از لطف خداوند از دعای خیر مادرش می‌داند، مادری که همیشه به او گفته است: «برو. تو می‌توانی.» سمیرا شاهوردی متولد دوم اسفند ۱۳۶۳ در لرستان است. او در هجده سالگی ازدواج می‌کند و به مشهد می‌آید و تاکنون نزدیک به نیمی از عمرش را با ۲ فرزندش، در جوار امام هشتم (ع) زندگی کرده است.



✚ قرار شد به اندازه سال تولدم فشنگ مهریه‌ام کنند

همه اولین‌ها سال ۸۲ برایش اتفاق می‌افتد، سالی که ازدواج می‌کند و برای اولین بار به مشهد سفر می‌کند. اولین سفر به مشهد اولین دوری از خانواده و اولین دلتنگی او به شمار می‌آید: «عروس مشهدی‌ها شدم. خانواده شوهرم می‌خواستند مهرم را ۱۴ سکه ببندند که خانواده‌ام مخالفت کردند. قرار شد به اندازه سال تولدم که ۱۳۶۳ است فشنگ مهریه‌ام کنند. می‌دانید که لرها را به تفنگ «برنو» می‌شناسند. سمت ما از این جور مهریه‌ها رسم است. خانواده همسرم تعجب کرده بودند! خلاصه که در نهایت ۱۱۴ سکه و به تعداد فشنگ‌ها شاخه گل مریم مهریه‌ام کردند. یک روز بعد از عقد، خانواده همسرم برگشتند مشهد. روز سوم همسرم هم خدا حافظی کرد که بیاید مشهد! پدرم گفت: کجا؟! ما از این رسم‌ها نداریم که دختر بدون شوهرش باشد. ما آنجا رسم در عقد ماندن مثل مشهدی‌ها نداریم. خلاصه که من را با شوهرم راهی مشهد کرد. اولش خوشحال بودم ولی چند وقتی که گذشت، تازه فهمیدم دلتنگ خانواده شده‌ام. تازه فهمیدم مادر داشتن یعنی چه!»

سمیرا راهی مشهد می‌شود. او که دختر قانع و همدلی در کنار خانواده است، بوی مهر را از غرب کشور با خودش همراه می‌سازد: «به ما می‌گویند که صبر و استقامت را باید از درخت بلوط و کوه‌های زاگرس بیاموزیم. آدم مشهد و ۱۸ سال، دقیقا به اندازه تمام سال‌هایی که با مادرم زندگی کرده بودم، در این شهر زندگی کردم که از این سال‌ها ۸ سال با مادر شوهرم در یک خانه زندگی کردیم.»

مادر آرزوها به خاطرات دوران کودکی‌اش می‌رود، آن زمان که پدرش درگیر جنگ بوده و مادر پشت جبهه، در کنار نگهداری از ۶ فرزندش، به زمندگان هم کمک می‌کرده است. «زمان جنگ در بروجرد زندگی می‌کردیم. اسم مدرسه‌ای که درس می‌خواندم شهدای حمله موشکی بود. مامانم از زنانی بود که پشت جبهه فعالیت می‌کرد. به نظرم جنس همه مادران همین ایثار و از خودگذشتی است. همان سال‌ها پدرم در یکی از عملیات‌ها آسیب دید و خودش را باز خرید کرد. پاسدار بود. از همان موقع مادرم شروع کرد به کار کردن. روبه‌رو شدن با سختی‌های زندگی را مثل موم عسلی که در دست می‌گیری و احساس می‌کنی، از کودکی احساس کرده بودم. همیشه دیگران فکر می‌کنند که فرزندان جانبازان شرایط خوبی دارند زیرا کمتر به آن‌ها پرداخته شده است. هیچ کس مشکلات بچه‌های جنگ به‌ویژه بچه‌هایی را که جانباز اعصاب و روان هستند ندیده است.»

✚ قرمزی هندوانه هم پدرم را اذیت می‌کرد

پدرش بر اثر جراحات جنگ تا آخر عمرش مشکلاتی را به همراه دارد؛ واکنش‌هایی باورنکردنی که مادرش اولین کسی بود که باید تحمل می‌کرد: «شاهد بحث، جدل و دعوای زیادی بودیم. باورکردنی نیست که حتی قرمزی هندوانه هم او را اذیت می‌کرد. نمی‌توانستیم تلویزیون نگاه کنیم چون هرچه از جنگ و دفاع مقدس بود حال او را خراب می‌کرد و ناگهان تلویزیون خرد می‌شد. با این شرایط، بابا دیگر نمی‌توانست کار کند. ۶ فرزند

بودیم: ۳ خواهر و ۳ برادر. من دختر بزرگ خانواده بودم. مثل خیلی از بچه‌ها ما هم بچگی نکردیم و یاد گرفتیم بزرگ باشیم. مادرم شروع کرد به کار کردن. نه اینکه به عنوان یک زن جانباز سرکار برود و پشت میز نشین باشد، نه! لیف حمام می‌بافت و برادرم‌هایم آن‌ها را می‌فروختند. آن زمان آرزوی من هم این بود که پسر باشم تا مثل برادرهایم بتوانم کار کنم.»

رنج‌های روزگار برای مادر آرزوها زیاد می‌شود. بیماری پدر و رنج مادر تاب تحمل از دلش می‌گیرد و درس و مدرسه را رها می‌کند. در اینجای داستان، او خسته شده است: «در یک مقطعی ترک تحصیل کردم. دوم راهنمایی بودم. دیگر درس نخواندم و بعد هم ازدواج کردم. یک جایی، با خودم گفتم بس است دیگر و ازدواج کردم. نه اینکه بخواهم به دلیل شرایط مالی ازدواج کنم، نه. واقعا آن قدرها مشکل مالی نداشتیم و مادرم اگر کار می‌کرد، برای این بود که به کسی نیازی نداشته باشیم.»

✚ ۹ سالگی مادر شدم

از مادری مادرش و مادرانگی‌های خودش برای می‌گوید، از روزی که باز برای اولین بار می‌خواهد مادر شدن را تجربه کند. نوزده ساله بوده که مادری را تجربه می‌کند، تجربه‌ای متفاوت و البته خطرناک! «نوزده سالگی مادر شدم. ۱۰ آذر ۸۲ پسر به دنیا آمد. شاید باورتان نشود ولی خودم با اتوبوس برای زایمان به بیمارستان شریعتی رفتم! دکتر گفته بود ۲۵ آبان وضع حمل کنم ولی هیچ دردی نداشتیم و بیمارستان نرفته بودم. مادر شوهرم

می گفت هر وقت شست پایم درد بگیرد زایمان می کنم! من هم بچه اولم بود و هیچ تجربه ای نداشتم. تا رسیدیم بیمارستان، دکتر گفت باید سریع عمل کنم. مامانم از ۲۳ آبان آمده بود پیشم ولی چون خیلی وقت گذشته بود، ۲ روز بعد زایمانم برگشت بروجرود. من ماندم و بچه و پدرشوهری که نابیناست و مادرشوهری که سنش بالااست. آن موقع کار همسرم هم کرمان بود.

فرزند دوش سال ۹۰ به دنیا می آید و خدا یک دختر به او می دهد.

در این سال مادر آرزوهای کارهای جهادی و عام المنفعه اش را را شروع کرده است. او این را پا قدم مادرشدن می داند:

«سال ۹۰ دخترم به دنیا آمد. همان موقع، مامان برایم تابلویی هدیه آورد که روی آن نوشته بود: ستایش می کنم خدایی را که ستارالعیوب است. سال ۸۸ دقیقاً از ۸۸/۸/۸ کارهای جهادی را شروع کردم. همه چیز از یک مسجد شروع شد و من خودم را ساختم تا بتوانم جایی دیگر را بسازم. رفتم و عشق را از حاشیه شهر شروع کردم. اینجا کار، مامان خیلی کمک می کرد و البته خیلی هم تشویقم می کرد. مشوق همه کارهای جهادی من مامانم بود. زنگ می زدم و می گفتم: مامان، می آیی بچه ها را ننگه داری؟ باید بروم. می آمد. همه کارهای خانه روی دوش او بود. گاهی اوقات او از پله های فرودگاه پایین می آمد و من بالا می رفتم.»

➤ همه مهر به ام را به او بخشیدم

موفقیت هایش را مدیون مادر و همراهی های همسرش است. هرچند سخت به اینجا رسیده است که بتواند ۱۰ هزار آرزو را برآورده کند، از همه سختی ها راضی است: «اگر بخواهی در کارهای جهادی و مردمی به نتیجه برسی، باید مدیریت چیدن کارهای متفاوت در کنار هم را بلد باشی. نمی خواهم از سختی ها بگویم ولی پیش آمده است که در یک ماه فقط ۱۰ شب خوابیده ام. خیلی از سفرها را با تو بوس و مینی بوس رفته ام. از پشت وانت افتاده ام و خیلی مسائل دیگر که همه برای عشق و علاقه بوده است. اما یکی از برکات زندگی ام صبر همسرم بوده است که اگر همراهی نمی کرد، تا اینجا ادامه نمی دادم. ۵ سال پیش در روز زن که همه خانم ها هدیه می گیرند، من به همسرم هدیه ای دادم و همه مهر به ام را به او بخشیدم. گفتم: به پاس همه قدم هایی که برای من برداشتی، می خواهم این دین را از گردن تو بردارم. واقعا هم به چشم دین به این موضوع نگاه می کرد و برایش مهم بود که زودتر آن را پرداخت کند. جالب است که از زمانی که مهر به ام را بخشیدم، عشق زندگی ام چند برابر شد و کارهایم اوج گرفت. ما لرها یک ضرب المثل داریم که می گوییم: یا و مئدو نرو، یا دالکه دالکه نکو! به این معنی که یا به میدان نرو یا اگر رفتی دیگر مادر جان مادر جان نکن! این ضرب المثل را مادرم برایم می گفت. می گفت: سمیرا، یا شروع نکن یا تا آخرش برو. البته من هیچ وقت به آخرش و آخرین آرزو فکر نکرده ام. بارها شده بود که مامان به خاطر کارهایم گفته بود: شیرم حلال! جملات قشنگی داشت. به من می گفت بانوی خستگی ناپذیر.»

➤ تو با این چادر پاره ات می خواهی برای ما خانه بسازی؟!

مادر آرزوها از کوچه پس کوچه های حاشیه شهر مشهد، از خیابان پورسینا، کارش را در سال ۸۸ شروع می کند و کم کم به نیک شهر و اندیکای خوزستان، ایده، زهک سیستان و بلوچستان، جازموریان جنوب کرمان، یاسوج و کوهرنگ چهارمحال و بختیاری و دیگر شهرهای ایران می رسد. در سیل ها و زلزله های زیادی حضور می یابد و در غم مردم شریک می شود. برای خیلی ها مدرسه می سازد. خیلی ها را خانه دار می کند. خیلی ها را خانه بخت می فرستد و پای برهنه خیلی ها را می پوشاند: «سیل لرستان در زادگاهم سال ۹۸ و کمک به آن مردم نجیب همه فکرم را پر کرده بود. سیل سختی بود. آنجا رفته بودم که بسته حمایتی و کمک معیشتی ببرم اما چشمم به روستایی افتاد که همه خانه ها را آب برده بود. وقتی می گویم خانه ها را آب برده بود، شما فقط خانه را نبینید. تصور کنید همه امیدها و آرزوهای اهالی این روستا را آب برده بود. نمی دانم در آن لحظه چطور فکر کردم ولی رفتم روستا و گفتم که آمده ام برایتان خانه بسازم. جالب بود که همان زمان چادرم به جایی گیر کرده بود و پاره شده بود. اهالی گفتند: تو با این چادر پاره ات می خواهی برای ما خانه بسازی؟! یکی باید برای خودت چادر بخرد! هیچ تجربه ای از این کار نداشتم ولی حرف زده بودم و باید عمل می کردم. این کار بهترین کار زندگی من بود و از بابت آن خدا را سجده شکر می کنم. با ۵ تا خانه می خواستم شروع کنم ولی به ۲۵ تا خانه رسید. آنجا برای خودم یک کانکس درست کرده بودم که به کانکس شهدا معروف بود. هرچه می خواستم و هر جا گیر می کردم، سراغ شهدا می رفتم. این طور نبود که بگویم می خواهم و برایم بفرستند. ضجه می زدم تا یک چیز را می گرفتم. گاهی با شهدا دعوا می کردم. یک بار حاج حسین یکتا بعد از ساخته شدن روستا به کانکسم آمده بود. می گفت: تو چه کاری انجام دادی که من حاج حسین یکتا نتوانستم بکنم؟ تمام خاطرات این بخش از زندگی ام را در کتابی نوشته ام که قصد دارم نام آن را «۲ رفیق» بگذارم. تمام ارادت ها و تمام همراهی ها و این را که ماجرای ۲ رفیق چیست، در این کتاب آورده ام.»

➤ از این آرزو پشیمان شدم

سمیرا شاهرودی از آنجایی که شنیده است آن هایی که در کار جهادی فوت می کنند شهید هستند، همان زمان ساخت روستا آرزو می کند با

تمام شدن کار، عمر او هم تمام شود، آرزویی که هرچند از آن پشیمان می شود، به آستانه اجابت می رسد! «می گفتم: چه می شود که با تمام شدن کار این روستا من هم عمرم تمام شود؟ شنیده بودم که اگر بچه های جهادی در کار جهادی فوت کنند، اجر شهادت دارند. دقیقاً در اسفند، شب لیلةالغایب سال ۹۸ که کار تمام شد، حال من هم خراب شد. برایتان

نگویم که مرگ را واقعا جلو چشم دیدم و از این آرزو و

خواسته ام پشیمان شدم. واقعا سخت بود. می گفتم:

خدایا، اشتباه کردم! این ها را در کتابم نوشته ام.

همان موقع به مامان خبر داده بودند و

به سرعت خودش را پیش من رسانده

بود. نمی دانم چه گذشته بود بین او

و خدایش که من را از مرگ نجات داد

ولی دقیقاً در وصیت نامه اش این تاریخ

را با نام من آورده بود. چند روز بعد که

مرخصم شدم، ۴۰ روز در روستا مادرم

کنارم ماند. توی اسباب کشی های

مردم کمک می کرد. عید بود. عید

سال پیش خانه ها را آب برده بود و

حالا عید امسال مردم توی خانه های

جدیدشان می رفتند. حتی برای پسرهای

مجرد روستا هم خانه ساخته بودیم. بعد از ۱۸

سال از ازدواج من، اولین تولدی بود که کنار مادرم بودم.

مادرم متولد ۳ اردیبهشت بود. تولد گرفتیم و مامان روز بعدش، یعنی ۴

اردیبهشت، برگشت تهران. صبح زود رفته و بیدارم نکرده بود. پیام دادم

و به او گفتم: چرا بدون خدا حافظی رفتی؟ نوشته بود: دیدم خیلی آرام

خوابیده ای، دلم نیامد بیدارت کنم. این گذشت تا ۸ خرداد شد. ۸ خرداد

۹۹ گوشی تلفن من زنگ خورد و آن طرف خط فقط یک نفر می گفت:

سمیرا، مامان ... وقتی رسیدم، با جسم سرد مامانم در کشوی سردخانه

مواجه شدم. مامان تمام شد و من دیگر هیچ وقت او را ندیدم.»

مادرش در پنجاه و سه سالگی فوت می کند و مادر آرزوها یکی از بهترین

حامی هایش را از دست می دهد: «مادرم تا روزی که زنده بود، جنگید و هیچ

وقت خم به ابرو نیاورد و نگفت که درد دارد. او با تمام این جنگیدن ها به من

زندگی جهادی را آموخت. هفتم مامان که گذشت، خواهرم گفت: سمیرا،

مامان وصیت نامه دارد. آن را باز کردم و اولین چیزی که دیدم این تاریخ بود:

۱۳۹۸/۱۲/۸. نوشته بود سمیرا در این شب در بیمارستان بستری شده بود.

همان شب وصیت نامه اش را نوشته بود و من نمی دانم بین او خدایش چه

گذشته بود که من برگشتم و او رفت. این موضوع بار مسئولیتم را سنگین تر

کرد.»

بعد از فوت مادرش، شروع کرد به ساخت یک مدرسه به نام «مادران بهشتی»

در جازموریان جنوب کرمان، و از همه افرادی که مادرشان را از دست داده

بود خواست در این کار مشارکت کنند: «همین که می گویند خدا مادرت را

بیمارزد برایم خیلی ارزش دارد. سال ۹۸ یکی از نیکوکاران که ساکن کویت

است به من حج هدیه داد. ۱۲ بار کربلا هدیه گرفته ام. هر سال اربعین یک

کاروان رایگان کربلا می رویم که در این کاروان ها از دختر جوان سرطانی تا

پیرمرد هشتاد و نود ساله بوده است. همه این ها باسهم های هشت هزار تومانی

بوده است که نیکوکاران کمک کرده اند. جالب است این را هم بدانید که من

خادم رسمی و اسامی امام رضا^(ع) نیستم ولی هر جا می روم خودم را سفیر و

فرستاده امام رضا^(ع) معرفی می کنم و می گویم این هدیه از طرف امام رضا است.

همه کارهایم را به نیابت از یک شهید شروع می کنم. الان که بچه ها بزرگ

شده اند و کارهایم را درک می کنند، برایشان به یک الگو تبدیل شده ام. دخترم

در تبلیغات شورای مدرسه گفته بود اگر رأی بیاورد، به همه ایتم مدرسه کمک

می کند. این کارش برایم جالب بود. کمک کردن به دیگران در خانواده ما

دغدغه شده است.»

دخترش در سفرها همراهش است و در مناطق کپرنشین به درس دادن بچه ها

مشغول است: «من یک زندگی عادی ولی ثروتمندانه دارم. همه ثروتم همین

دعاهای مردم است و برای اینکه بتوانم در کارهایم پیش بروم و دست خودم

خالی نباشد، خیلی وقت ها دست به کارآفرینی زده ام. اوایل مزون داشتم.

بعضی از مناطق دام می خریدم و به اهالی می دادم. در یکی از مناطق، با

کمک اهالی هندوانه کاشتیم. در کارهای خیر باید خودت هم ظرفیت داشته

باشی و دستت خالی نباشد. من یک کارآفرین فعال اجتماعی هستم و از اینکه

کارهایم را به اسم آرزو انجام می دهم لذت می برم. خیلی وقت ها شده است که

کم آورده ام ولی به خودم می گویم: خدا به من مأموریت داده است و باید بروم

و در این مسیر به دعای همه مادران نیاز دارم.»

➤ در آستانه برآورده کردن ده هزارمین آرزو

مادر آرزوها این روزها در آستانه برآورده کردن ده هزارمین آرزوست. ده هزارمین

آرزویی که قرار است برآورده کند این است که امسال ۳۱۳ عروس و داماد را

در روز جوان، هم زمان با ولادت حضرت علی اکبر، خانه بخت بفرستد. این

زوج های جوان از مناطق کپرنشین ایران میهمان مشهد می شوند و این سفر

اولین سفر زندگی آن ها است. او این آرزو را با ۳۱۳ هزار سهم دوازده هزار تومانی

با مشارکت نیکوکاران تأمین کرده است. مادر آرزوها در آخرین جمله با

لیخندی نرم می گوید: الان دیگر از مادر آرزوها دارم به مادر بزرگ آرزوها

تبدیل می شوم! چون از این ۱۷۰۰ زوجی که به خانه بخت فرستاده ام،

خیلی هایشان بچه دار شده اند و به قول دوستانم، مادر بزرگشان هستیم!»

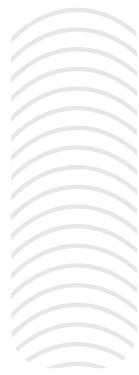


شهربانو

اشنبه
۳ بهمن ۱۴۰۰
۲۵۸۷ جمادی الثانی ۱۴۴۲ شماره ۲۵۸۷

(۵)





زندگی حضرت فاطمه (س) نقشه جامع برای هویت زن

رویکردهای سکولار در کشورهای عربی سبب شده است
زن مسلمان با وجود باور به اسلام رفتار اسلامی نداشته باشد

نشست تخصصی مبنا با موضوع «مادر و دختر الهی در اندیشه حضرت آیت... العظمی خامنه‌ای» به همت دفتر نمایندگی حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری در دانشگاه امام‌رضای مشهد برگزار شد. در این نشست مجازی، دکتر فریبا عباسوند، استاد حوزه و دانشگاه و عضو هیئت امنای شورای پژوهشی مرکز تحقیقات زنان و خانواده، به عنوان سخنران به بیان مطالب خود پرداخت که بخش‌هایی از آن را می‌خوانیم.



در تاریخ شیعی ایرانی بی‌سوادی ملازم امر حجاب نبوده است

امام‌دره‌های مختلفی داشته است. این ظلم است اگر کسی متوجه رشدی که برای زنان در جمهوری اسلامی افتاده است نشود. در بیانات معظم‌له در موضوع جهاد تبیین بحث مهمی در حوزه علوم سیاسی مطرح شده است که حکمرانان و سربازان حکمرانان نمی‌توانند به احساس مردم بی‌اعتنا باشند. بنابراین احساس‌سنجی کار بسیار مهمی است که امروزه در جهان در حال انجام است. بعد از انقلاب اسلامی هزاران قانون به ثمر نشست اما دختر و زن ایرانی احساس عدالت نمی‌کند. چون احساس دست‌عده‌ای دیگر است.

در بیش از ۱۰۰ عنوان تفسیر، بررسی شده است که ادبیات مفسران ما در ارتباط با زنان چه بوده است. به این نتیجه رسیدند که آیات را بر اساس نگاه خود تفسیر کرده‌اند. جهان شیعی تقریباً متأثر از رویداد خانه فاطمه زهرا (س) به عنوان منشأ مؤثر سلوک فاطمی و علوی بوده است که منشأ نسلی از شیعه شد تا برای زنان جایگاهی استثنایی قائل شوند.

رهبر معظم انقلاب فرمودند: تمام جهان اسلام ممکن است حضرت فاطمه (س) را سانسور بکند که کرده است و شما صفوات فوق‌العادی از ایشان در اهل سنت نمی‌بینید اما در ارتباط با سکنه یکی از اندیشمندان‌شان می‌گوید: من مانده‌ام در نقش دختر علی بن حسین (ع) که چه طور توانسته است چنین کنش اجتماعی داشته باشد.

اقتدار زن مسلمان ایرانی و ارتباط با اسلام

سکولار در کشورهای عربی سبب شده است زن مسلمان با وجود باور به اسلام، رفتار اسلامی نداشته باشد و ذهنیت‌های آن‌ها دینی و اسلامی نیست، اما چه اتفاقی افتاده است؟ ترکیب سوزانی بعد از انقلاب اسلامی به وجود آمد که بخش زیادی از اقتدار زن مسلمان ایرانی مربوط به فرهنگ غنی ایرانی منسوخ به اسلام اهل بی‌تی است. اگر به کشورهای عربی سفر کرده باشید، متوجه تفاوت وضعیت زن ایرانی با همه زنان مسلمان می‌شوید. این زن در برهه انقلاب اسلامی به رهبری

امام خمینی (ره) شکل گرفته است و دستاوردهای مختلفی داشته است. این ظلم است اگر کسی متوجه رشدی که برای زنان در جمهوری اسلامی افتاده است نشود.

در بیانات معظم‌له در موضوع جهاد تبیین بحث مهمی در حوزه علوم سیاسی مطرح شده است که حکمرانان و سربازان حکمرانان نمی‌توانند به احساس مردم بی‌اعتنا باشند. بنابراین احساس‌سنجی کار بسیار مهمی است که امروزه در جهان در حال انجام است. بعد از انقلاب اسلامی هزاران قانون به ثمر نشست اما دختر و زن ایرانی احساس عدالت نمی‌کند. چون احساس دست‌عده‌ای دیگر است.

وقتی فردی مثل مرداک می‌گوید برای خارج کردن انقلاب اسلامی از ریل باید زن ایرانی را فاسد کرد و از میلیون‌ها زنی که با امنیت در حال زندگی هستند تصویری منعکس نمی‌شود اما از میان آن‌ها زنی را که با ناهنجاری توسط گشت ارشاد گرفته شده است به تصویر می‌کشند، گویای این واقعیت است.

اثر بخشی حضرت زهرا (س) مربوط به خلوص ایشان است

در فرمایش رهبر معظم انقلاب آمده است: بحث زنان از ابعاد مهم توسعه‌یافتگی در جهان است. به ما متهم می‌شویم که شکاف جنسیتی در کشور داریم چون بحث اشتغال مردان از زنان ما بیشتر است اما همه آن‌ها بی‌اثر خواهد بود اگر طبق قواعد خودمان، آرامش و آسایش را برای زنان فراهم کنیم.

فرمایش مقام معظم رهبری در یک جمله خلاصه می‌شود: از زندگی حضرت فاطمه (س) نقشه جامع هویت زن بیرون می‌آید. معظم‌له فرمودند: اثر بخشی حضرت زهرا (س) مربوط به خلوص ایشان است و بسیاری از گرفتاری‌های ما مربوط به این است که کارهایمان خالص نیست. اگر در جمهوری اسلامی عده‌ای لغزیدند، برای این بود که خالص نبودند.

ایزوله بودن زن در فضای خانه اندیشه امام (ره) و مقام معظم رهبری نیست رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند: نقشه جامع یعنی عبادت خوب، همسر خوب، مادر خوب، مجاهد فی سبیل... و کدبانوی خانه بودن و این انتخاب زنان

با توجه به شرایط خود است اما زن باید فهم و اندیشه سیاسی داشته باشد. اینکه زن در فضای خانه ایزوله بشود اصلاً در اندیشه معظم‌له و امام نبوده است. زن به عنوان مادر بدیل ندارد و مادر وقتی در نقش همسری خوب ظاهر شود، می‌تواند منشأ مهربانی و عاطفه باشد.

کلمه کدبانو در ادبیات یعنی مدیریت قهارانه در خانه که در سرزمین ما بسیار زیاد بوده‌اند از زنان فاقد سواد که در تنظیم دخل و خرج خانواده تا خیلی مسائل دیگر بسیار فهیم و با شعور اجتماعی بالا این کار را انجام داده‌اند. اندیشه اسلامی در قله اندیشه مؤنث و مذکر

اندیشه اسلامی در قله اندیشه مؤنث و مذکر است. حضرت زهرا (س) با بدن و روحیه زنانه، مادری، همسری و خانه‌داری کرده و با مشقات دنیا در امر سیاسی فعالیت می‌کرده است. در نقش معاصرش، اگر مسئولان و افراد اثرگذار می‌خواهند نقش استراتژیک برای زن داشته باشند، باید از این نقشه جامع پیروی کنند.

اندیشه حبس زنان برای بچه آوردن اندیشه دینی نیست. این اندیشه سبب می‌شود تعداد زیادی از خانم‌های متدین از فضای اجتماعی فاصله بگیرند و عده‌ای فمینیست و سکولار پست‌ها را اشغال کنند. البته نقش زن باید طوری طراحی شود که نقش اجتماعی به هیچ وجه جای نقش خانگی را نگیرد. رهبر معظم انقلاب چند جمله استثنایی راجع به حضرت زینب (س) دارند. ایشان می‌فرمایند: از مطالعه حضرت زینب (س) در تاریخ تشیع می‌فهمیم زن در حاشیه نیست، ضعیفه نیست و با جوهر مؤمنانه کاری می‌کند کارستان. حضرت زینب (س) در کلان مقیاس کار کرد. امکان ندارد شما در مورد کربلا مطالعه کنید اما زینب کبری (س) را مطالعه نکنید.

معظم‌له فرمودند: حضرت زینب (س) اقیانوسی از صبر و قله‌ای از خردمندی و تدبیر است. بر پیمان صدق ایستاد چون صادقانه اقدام کرد و ابعادش تا صبح قیامت نورانیت دارد. زن اسلامی زنی است که راه را درست می‌رود، هدف را درست انتخاب می‌کند و در راه رسیدن به این راه درست، حاضر به فداکاری است.



مادر شهید مدافع حرم «احمد جعفری» از مادرانه اش برای پسرش می گوید

دلنگتم پسر

مادرش طاقچه کوچک خانه اش را از عکس های پسرش پر کرده است، عکس هایی از کودکی و نوجوانی تا آخرین تصویری که قبل از آخرین اعزامش با او گرفته است. جای جای خانه کوچکش پر است از خاطرات پسر دردانه اش، پسری که به قول خودش نه تنها با دیگر فرزندان فرق می کرد که جوانی متفاوت بود، پسری که جوانی اش را برای دفاع از حرم و حیثیت بانو حضرت زینب (س) و همه بانوان این سرزمین گذاشت و راهی سوریه برای دفاع از حریم مادر و خواهرانش شد.

مادر شهید سید علی احمد جعفری که ۳ پسر و ۲ دختر دارد می گوید: احمد آقا بیست و هفت ساله بود که به شهادت رسید. پسر من متولد ۲۹ فروردین ۱۳۶۹ بود. پسر وسطی بود و کلاً با همه بچه ها فرق می کرد. بچه های دیگر هم الحمدلله خوب هستند ولی سید احمد دیگر پسری بود. دردانه مادر حدود ۴ سال بود که سوریه رفت و آمد می کرد تا اینکه سال ۹۶ شهید شد. مادر از دلنگی هایش می گوید: وقتی می خواست جبهه بروم گفتم: احمد آقا نرو. گفت: شما که همیشه می روید جلسه دعا و مسجد، چرا این حرف را می زنید؟! اصلاً شماره مسئول و استادان جلسه تان را بدهید که زنگ بزنم و بگویم این چه شاگردی است تربیت کرده اند که نمی گذارد من برای دفاع از حرم حضرت زینب (س) بروم!

این حرف ها را که زد، راضی شدم. از زیر قرآن ردش کردم و رفت. همین که رفت، همه خوشایوندان و خانواده با من دعوا کردند که چرا اجازه دادم بروم و نباید می گذاشتم. رفت و یک ماه بعد آمد. گفتم: حالا که آمده ای دیگر نرو. گفت: دیگر نمی توانم بروم. در این ۴ سال هر وقت می رفت از زیر قرآن ردش می کردم و همان ماجرای درگیری اقوام را داشتم که چرا اجازه داده ام بروم.

مادر شهید وقتی خاطرات آخرین خدا حافظی پسرش را به یاد می آورد، چشم هایش پر از اشک می شود. «این دفعه آخری که می خواست بروم، نگاهم کرد و گفت: مامان، برایم دعا کن. بعد نماز صبح بود. گفتم: ان شاء... عاقبت بخیر دنیا و آخرت شوی. خیلی از این دعایم خوشحال شد. از زیر قرآن ردش کردم و رفت. رفت و دیگر برنگشت.»

بی بی فاطمه آرام و بی صدا گریه می کند. کمی که آرام تر می شود، با همان صدای بغض گرفته می گوید: همان موقع اسمم برای کربلا درآمده بود. به احمد آقا گفتم: بیا با هم برویم. گفت: باشد سال آینده. او رفت سوریه و من هم رفتم کربلا. هر کجا می رفتم زیارت، فقط می گفتم احمد من برگردد. انگار آگاه شده بودم که قرار است اتفاقی بیفتد. فقط دعا می کردم که دست داعشی ها نیفتد. از کربلا که برگشتم دیگر تلفن نزد. خط مقدم رفته بود. وقتی شهید شد، فرمانده ها و هم زمانش آمدند منزل ما برای تعریف کردند که چه رشادت هایی می کرده است. پسر من ۱۵ آبان رفت و ۲۵ آذر خبر شهادتش را به ما دادند. روز شهادت امام رضا (ع) ساعت ۳:۳۰ بعد از ظهر به شهادت رسیده بود.

دلنگی هایش بوی فراغ همیشگی می دهد: از اینکه رفت پشیمان نیستم ولی دلنگش هستم. راضی ام که به این درجه رسیده است ولی دلم برایش تنگ است. یک ساعت که دیر می کرد، سریع زنگ می زدم و تحمل دوری اش را نداشتم. هر وقت که می آمد، موها و شانهم را می بوسید. وقتی بچه بود، برای سلامتی اش همیشه ۲ رکعت نماز حضرت ابوالفضل (ع) می خواندم. هر ماه برایش روزه امام جواد (ع) می گرفتم. هر چه نذر بود مال سید احمد بود. الان هم دعا می کنم و می گویم هم نشین پیغمبر و امام حسین (ع) باشد. ان شاء... خدا قبول کند.



شهربانو

اشنبه
۳ بهمن ۱۴۰۰
۴۰ جمادی الثانی ۱۴۴۲ شماره ۲۵۸۷

(۷)

با تغییر دادن باورهایمان حال خوب داشته باشیم



مریم مختاری
فعال فرهنگی

مهم ترین و اساسی ترین سرمایه در زندگی یک زن که به طور قطع آرامش و آسایش را در نظام خانواده به دنبال دارد، داشتن ارتباط خوب و شایسته افراد خانواده با اوست. حس اعتماد و اطمینان بین همسر و دیگر اعضای خانواده و درک متقابل از یکدیگر سبب ایجاد آرامش روان و تعادل در ارتباط طرفین می شود. خانمی که در خانه احساس ناامنی کند، دچار رفتارهای نامتعادل می شود. اصولاً هر انسانی احساس امنیت نداشته باشد، ترس و خطر از بیرون در درون خود حس خواهد کرد. حتی اگر خودش بخواهد، نمی تواند درست و خوب رفتار کند. معمولاً ممکن است به هر موضوعی با پر خاشگری و اضطراب واکنش نشان دهد و در دنیای ذهنی خود مدام در حال دفع خطرات و پیش بینی های احتمالی است. در حالی که رابطه همراه با اعتماد، احساس امنیت را بالا می برد. در نتیجه، همه افراد خانواده در جایگاه خود حال بهتری خواهند داشت زیرا حال روحی و روانی زن (مادر) روی همه افراد خانواده تأثیر مستقیم دارد. حال مادر که خوب باشد، حال همه دنیا خوب است.

اکنون اگر شما از آن دسته از زنانی هستید که دچار استرس یا اضطراب ناشی از تصورات ذهنی خود هستید، اگر فکر می کنید زندگی عادلانه نیست، اگر معتقدید که توسط افراد غیرمسئول، تنبیه یا مجازات می شوید، متأسفانه باید بدانید که زندگی تجربیاتی برایتان مهیا خواهد کرد تا درستی احساسات و افکار شما را به خودتان ثابت کند. وقتی احساس کنید زندگی در مقابلتان صف آرای شده است، همین می شود! انسان پیشامدها و افرادی را به سمت خود جذب می کند که با نوع احساسش همخوانی داشته باشد. وقتی احساس خوشحالی می کنید، پیشامدها و اتفاق های مثبت را جذب می کنید و اگر احساس اضطراب و ناامنی و عصبانیت کنید، پیشامدها و اتفاق هایی را جذب می کنید که باعث بدتر شدن حالتان می شوند. وقتی خوشحال هستید، زندگی و آدم های اطراف به غیرمنتظره ترین شکل ممکن به شما پاداش می دهند و حالتان را خوب می کنند. وقتی مضطرب و عصبی هستید یا احساس ناامنی و قربانی بودن دارید، زندگی شما را آزار می دهد.

خبر خوش این است که با تغییر دادن اندیشه ها و رفتار خود، می توانید احساسات خود را دگرگون کنید. هم چنین باید بدانید با داشتن چند اندیشه منفی کوچک، زندگی شما نابود نخواهد شد. انسان ها به ویژه ما زنان هر روز افکار و احساسات بسیار زیادی را تجربه می کنیم که به ناچار، تعدادی از آن ها قدری منفی هستند. اندیشه های گذرای بی اهمیت ما را فقیر یا ثروتمند و بدبخت یا خوشبخت نمی کنند. گاهی ممکن است تعداد زیادی افکار مشابه، مانند افکار شاد یا افکاری که از بی ارزشی زندگی حکایت دارند، به احساسی تبدیل شوند که یک روز، یک هفته یا حتی یک عمر، ما را درگیر خود می کنند. باید احساس خوب و افکار مثبت را که باعث امنیت و آرامش می شوند، درون خود، به احساسی ماندگار تبدیل کنیم تا تداوم پیدا کنند و تبدیل به آن دسته از زنانی شویم که یک زندگی جذاب با امنیت روانی دلبخیر را تجربه می کنند. اندیشه های مثبت و نشاط انگیز و افکار آرامش بخش به داشتن تجربه های خوب، شاد و آرام منجر می شوند. البته ما نمی توانیم با اطمینان بگوییم که هر احساسی به چه پیامدی منجر خواهد شد اما درباره کیفیت این پیامدها تردیدی وجود ندارد. برای به وجود آوردن احساس خوب و ایجاد امنیت روانی در خود، با کلامی قاطعانه جمله های مثبت را تکرار کنید. بعضی از افراد این جملات را بسیار اثرگذار می دانند و برخی دیگر معتقدند که این حرف ها چیزی جز تلف کردن وقت و انرژی نیست. چرا؟ چون خود این کلمات نیستند که اهمیت دارند. مهم احساس پشت این واژه هاست. گفتن جمله ها و کلمات مثبت و قاطعانه، بدون وجود احساس، بیهوده و بی نتیجه است. اگر بخواهیم جمله های مثبت را واقعا احساس کنیم، باید بی وقفه، هر روز و در همه جا به خود بگوییم:

«حال من خوب است»، «من تندرست و سالمم»، «زندگی من روز به روز بهتر می شود» و از این دست جمله ها هستند صد البته که باید این حرف های خود را احساس و باور کنید، آن وقت است که زندگی رو به بهبود خواهد رفت. قانون زندگی این است: برای بهبود وضعیت روح و روان و حتی جسممان، ابتدا باید احساس مثبت داشته باشیم. پروردگار مهربان ما را از داشتن هیچ چیز باز نمی دارد. ما اکنون مالک همه آن چیزهایی هستیم که خدا برای ما آفریده است، اما خودمان خبر نداریم. تنها چیزی که سد راهمان است باورهای ماست. می توانیم با تغییر دادن باورهایمان، حال خوب داشته باشیم و شاهد تحقق رویاهایمان باشیم. ما با حس کردن آنچه در آرزویش هستیم، ضمیر ناهوشیار خود را تحت تأثیر قرار می دهیم. برای رسیدن به موفقیت، آرامش، امنیت، عشق و ثروت، ابتدا باید حس آن را داشته باشیم. موفق بودن را حس کنیم، از ته دل آرامش را حس کنیم و احساس محبوبیت و ثروتمند بودن داشته باشیم. جهان اعتقاد دارد که موفقیت باعث شادی و آرامش روانی ما می شود، اما واقعیت این است که «شاد بود و حس خوب داشتن سبب موفقیت ماست» و مأموریت مادر زندگی، داشتن بهترین احساس ممکن در هر دقیقه و هر ساعت و هر روز است. این گونه است که زندگی، آرام و لذت بخش می شود.

پاسخ به پرسش‌های حقوقی



زهره شوشتری
کارشناس حقوق

در این ستون به پرسش‌های حقوقی مخاطبان عزیز که با پیامک یا تلفن ثبت شده باشد پاسخ داده می‌شود. مخاطبان گرامی می‌توانند برای اطلاع بیشتر، با روابط عمومی شهرآرا به شماره ۳۷۲۸۸۸۸۱ تماس بگیرند یا به شماره پیامک ۳۰۰۷۲۸۹ پیام دهند.

دختری مجرد هستم و می‌خواهم بعد از مرگ، ارثیه‌ام فقط به یکی از بستگانم برسد. راه حل چیست؟

بعد از اینکه فردی فوت می‌کند، رابطه‌ی با اموالش قطع می‌شود و به طور قهری و غیرارادی، اموال و ماترک متوفی به ورثه تعلق می‌گیرد. هیچ فردی نمی‌تواند وارثی را به طور مستقیم از ارث محروم کند مثل اینکه وصیت کند بعد از فوت او به یکی از وارثان چیزی از ماترک نرسد. شخص می‌تواند با وقف یا هبه کردن تمام اموال خود قبل از فوت به صورت منجر (قطعی)، عملاً موجب محروم شدن ورثه دیگر از ارث شود.

زنی هستم چهل ساله هستم و ۱۸ سال سابقه بیمه تأمین اجتماعی دارم. آیا امکان بازنشستگی با ۲۰ سال سابقه را خواهم داشت؟
زنان مشغول به کار در محیط‌های مشمول

با شوهرم درباره تعدادی پیامک دچار اختلاف خانوادگی شدیم. اکنون سؤال این است. پلیس فتا تا چه زمانی می‌تواند اطلاعات را برگرداند؟ اطلاعات در تلگرام و واتس‌آپ فرق دارد؟

امکان گرفتن پربینت مکالمات پیام‌رسان‌های مجازی و محتوای پیام‌های آن وجود ندارد چون دیتابیس این پیام‌رسان‌ها در ایران مستقر نیست. در شرایطی خاص و با دستور مرجع قضایی، امکان پربینت ریز مکالمات هست به این معنی که مشخص می‌شود در چه تاریخ و ساعتی با شماره مورد نظر تماس گرفته شده یا پیامک ارسال شده است.

قانون کار، در صورتی که ۲۰ سال سابقه کار داشته باشند، می‌توانند در چهل و دو سالگی درخواست بازنشستگی کنند. البته در این شرایط، با احتساب ۲۰ روز حقوق مستمری دریافت خواهند کرد.

دختری بیست‌ساله هستم. در ایران بزرگ شده‌ام و در ایران پدر و مادرم را از دست داده‌ام. مدارک ایرانی ندارم. به نظر شما باید چه کار کنم؟

برای پاسخ به این سؤال، باید درباره تابعیت پدر و مادر اطلاعاتی داشت و اینکه آیا فرد بزرگ‌شده در ایران است یا در ایران متولد شده است. هم چنین به

اطلاعاتی درباره مدارک هویتی‌ای که تاکنون داشته نیاز است. در هر حال، باید از طریق ثبت احوال اقدام کرد تا راه‌های قانونی پیش رو، در صورت وجود شرایط برای دریافت شناسنامه ایرانی، در اختیار قرار گیرد.



اشنبه
۳ بهمن ۱۴۰۰
۲۰ جمادی‌الثانی ۱۴۴۲ شماره ۳۵۸۷

(۸)

ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیرعامل:
سید میثم موسوی مهر
سرپرست:
ارژنگ حاتمی
مسئول ضمیمه:
حمیده وحیدی

شهرزاد

دکتر سمانه پورمحمد
پژوهشگر ارتباطات و رسانه



الان که نه، دو سه ساعت قبل، وقتی می‌اومدم، صالح مشطت بودن. نمی‌دونم الان برگردم بچه‌ها اونجا هستن یا جلوتر یا شایدم ... صدایش آرام تر می‌کند.»

این بخشی از کتاب «از آن هجده ماه و هفت روز» به قلم شهلا آبنوس است که تصویری واقعی از جنگ هشت‌ساله ایران و عراق را روایت می‌کند. شهلا آبنوس، نویسنده این اثر، متولد سال ۱۳۴۱، کارشناس ارشد ادبیات فارسی و بازنشسته آموزش و پرورش است و جز این اثر، آثار دیگری همچون «ستاره در آینه»، «بغض‌های قدیمی»، «خوابی که تعبیرش تو بودی» و «دخترم عشق ممنوع» را در کارنامه خود دارد. شهلا آبنوس با قلم زنانه بارها ثابت کرده است می‌تواند جنگ را از زوایای مختلف بنویسد، کسی که مادرانه‌های گمشده آن سال‌ها را به‌زیبایی روایت می‌کند. این بانوی توانمند به عمق مادرانگی در آن سال‌ها رنگ می‌بخشد و کتاب پرکششی می‌نویسد که هر مخاطبی را جذب می‌کند. نویسنده کتاب «از آن هجده ماه و هفت روز» که در دوره جنگ تحمیلی در بیمارستان افشار دزفول، امدادگر بوده و برادرش نیز به شهادت رسیده است، معتقد است یکی از دستاوردهای مهم این کتاب ایجاد فضای گفتگویی بین ۲ کشور است. خواندن این کتاب برای علاقه‌مندان به رمان‌های عاشقانه، می‌تواند همچون نسیمی خنک در تابستان، شیرین و دلچسب باشد. این کتاب خاطرات زمان حضور مؤلف در جبهه است.

داستان درباره زمانی است که جنگ در دزفول شدت گرفته و نویسنده تا عملیات فتح‌المبین در بیمارستان خدمت کرده است. نویسنده در این اثر ایدئولوژی خود را به مخاطب القا نمی‌کند.

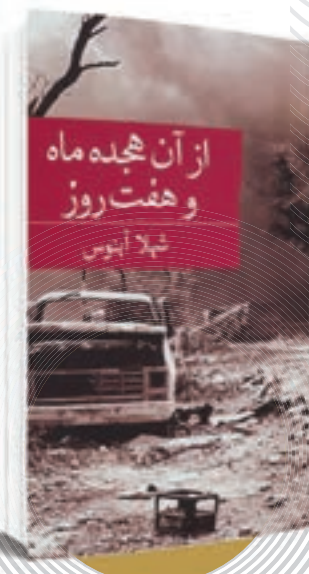
در کتاب «از آن هجده ماه و هفت روز»، راوی اول شخص این داستان را روایت می‌کند که به لحاظ زمانی و هم به لحاظ زاویه دید، انتخاب درستی است به این دلیل که وقتی رویداد و روایت با یکدیگر هم‌زمان می‌شود، خواننده را بهتر جذب می‌کند، به‌ویژه وقتی درباره چند دهه قبل حرف می‌زنیم.

«از آن هجده ماه و هفت روز» خاطرات یک امدادگر جوان در روزهای سخت شروع جنگ به نویسندگی شهلا آبنوس و ویراستاری افسانه نظری در ۲۴۰ صفحه از سوی انتشارات برکه خورشید منتشر شده است.

نگاهی به کتاب «آن هجده ماه و هفت روز» و شماری از دختران که برای مجروحان مادری می‌کنند

مادرانه‌های روزهای سخت جنگ

«داداش بهروز را از همان روز اول که رفته، فقط همان یک بار، ۴ روز پیش که مجروح آورده بود در اورژانس بیمارستان دیدم، لباس‌هایش پر از خون و خاک، با چهره‌ای پر از غم و اندوه، آن قدر که حتی نتوانستم گله‌گذاری کنم که چرا بی‌خبرمان گذاشته. - کجایی؟ چه کار می‌کنی؟ نمی‌خواهی بیای خونه؟ - خوبه خودت داری می‌بینی چه وضعیه. اینجا که این‌طوره، ببین خط مقدم چه خبره! - خط مقدم کجاس؟ شرمگین و غمگین سرش را پایین انداخت: خط مقدم هر لحظه عقب‌تر از لحظه قبله. - یعنی الان کجان عراقیا؟ -



آن هجده ماه و هفت روز
نویسنده: شهلا آبنوس